

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - cultural

ادبی - فرهنگی

نوشته: لینا روزبه حیدری

مهاجر

قدم هایم بر جاده
شیار غمگین سرنوشت را حک میکند
نفس هایم در هوا
نفیر سرد احساساتم را می پراگند
چشمانم در لحظات
تخم غمگین بیچارگی میگرد
و من
با بکس کوچکی
زندگی را که بی شرمانه بر من پیچیده
بهمراه می کشم

رنگی به جز خاکستری نمی بینم
صدای خشک و استخوانی باد
در گوشم زوزه میکشد
و سایه سیاه بخت نافرجام، سمجانه
مرا دنبال میکند

از تبار بازندگانم
باختم، اشکاتم را ، لبخندم را
عنکبوت سکوت بر لبانم تار تنیده است
عادت کرده ام
به آنچه بر من روزگار روا میدارد

رفتند آنانی که روزی شاهد لبخند هایم بودند
با دستانی به تیرگی سرنوشتم
خاک را

بر چشمانشان پاشیدم
و در میان آوای شلیک گلوله ها
حتی مهربانی یک قطره اشک را هم
برای وداعیه نثارشان نساختم

قبرستان نیست اینک زادگاهی که روزی
چشم هایم را به سبزی وجودش گشودم
مرده اند آنانی که روزی سکوت خانه ام

با صدای شان میشکست
گم کردم لبخند را و به شوری اشک عادت کرده ام
در کوره راه تلخ زنده بودن
میروم
تا فراموش کنم بیگانه ای را که آشنائی را کشت
تا فراموش کنم آشنائی را
که بیگانگی کرد
میروم
با نامی که به کرایه گرفته ام
یک مهاجر!
تا شاید در آبی آسمان دیگر و یا خاکی زمینی دیگری
امید رمیده را باز یابم.